

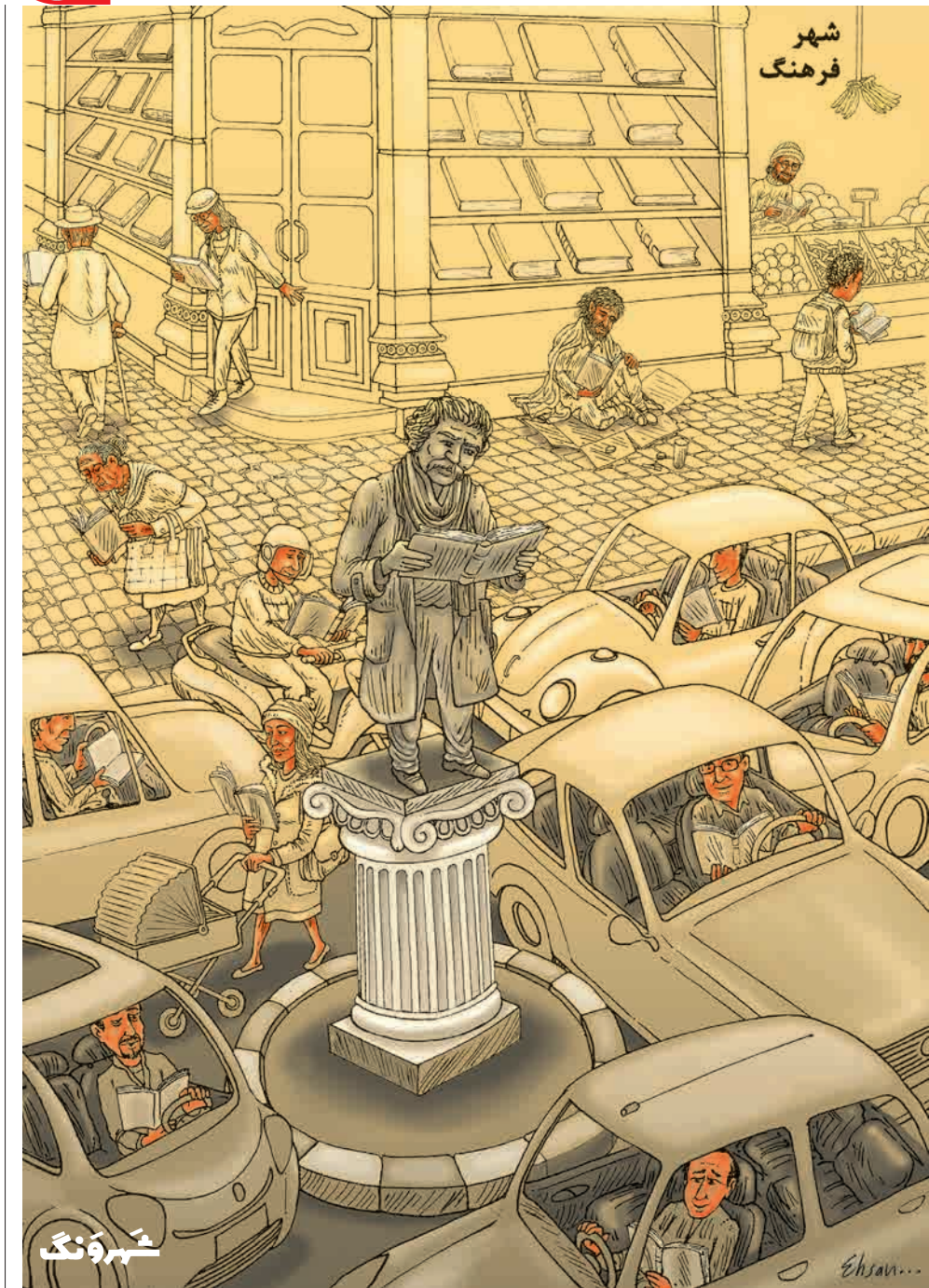


اینستاگرام شهرنگ: [instagram.com/shahrvang1](https://www.instagram.com/shahrvang1) | ایمیل شهرنگ: shahrvang1@gmail.com



احسان گنجی
ehsanganji58@gmail.com
کارنویس

تماشاخانه



تقاطع غیرمسطح

کندوکاوی در روحيات کرپه‌ها!



شهاب نبوی
طنزنویس

حقیقتش این است که یک کرپه ماده در حیاط خانه ماست که تا به حال حدود چهل- پنجاه بچه در خانه ما به دنیا آورده و همان جا هم بزرگشان کرده و سروسامان شان داده. من هم چون بیکار هستم، چند وقتی است که به روانشناسی و جامعه‌شناسی این گونه از موجودات مشغولم. امروز می‌خواهم این تجربیات گران بها را با شما در میان بگذارم.

یک: کرپه‌های خیابانی از آدم‌ها هم دیرتر به آدمیزاد اعتماد می‌کنند. من حدود یکسال است که از پنجره خانه به این حیوانات غذا می‌دهم، اما هنوز هم تا دستم را می‌برم عقب که دورخیز کنم و غذا را بنذارم این موجودات دیر اعتماد کن تا سر کوچه می‌دوند و فرار می‌کنند. بعد که هیکل نحس را از پشت پنجره جمع می‌کنم و برمی‌گردم زیر پتو می‌آیند و غذای شان را می‌خورند.

دوم: کرپه‌ها هم مانند آدم‌ها لطف مکرر را حق مسلم می‌پندارند. مثلا من وقتی می‌رفتم مدرسه سه روز پشت هم لقمه نان و پنیر را با بغل دستی‌ام نصف می‌کردم. روز چهارم که لقمه‌ام را جا گذاشتم، بغل دستی‌ام بهم گفت که دیگر عادت کرده و مگه مسخره من است که برایش لقمه نبرده‌ام. کرپه‌های حیاط هم همین طوری هستند. می‌آیند زیر پنجره و با زبان خودشان می‌گویند که چرا مسخره بازی درمی‌آوریم و زودتر غذای شان را پرت نمی‌کنیم که اول بترسند و تا سر کوچه بروند و بعد برگردند و بخورند.

سه: کرپه‌ها هم مانند ما خودشان را با شرایط زندگی در شهر تخیلی تهران به خوبی وفق داده‌اند. گفته می‌شود در زمان‌های قدیم تهران رویاه و شغال و گرگ اینچنین موجودات را هم داشته، اما هیچ‌کدام نتوانسته‌اند در این شهر دوام بیاورند و ریز رحمت را سر کشیده‌اند. تنها موجوداتی که تا به حال پایه‌ای آدمیزاد در این شهر دوام آورده‌اند، کرپه‌ها بوده‌اند. به گفته تاریخ‌نگاران حتی در مقاطعی موش‌ها و سوسک‌ها هم از وضع این شهر گریخته و فرار کرده‌اند، اما کرپه‌ها خودشان را با شرایط تطبیق داده‌اند. آنها هم مانند ما یاد گرفته‌اند که روزی شان را از راه‌های مختلف مانند آویزان شدن از دیگ‌ران، عربده‌کشی پشت در خانه بقیه، گشتن در سطل‌های زباله، زور گفتن به کرپه‌های ضعیف‌تر و غیره پیدا کنند.

چهار: کرپه‌ها عقیده دارند بچه روزی‌اش را با خودش می‌آورد. آنها بدون توجه به اینکه مردم دیگر استخوان‌های غذای شان را هم دور نمی‌اندازند و سطل زباله‌ها هر روز از لحاظ غذایی فقیرتر می‌شوند، زرت‌زرت بچه‌دار می‌شوند. آنها اصلا به این فکر نمی‌کنند که این بچه‌ها هزار تاشمشکل برایش به وجود می‌آید. من بارها از همین لب پنجره سعی کرده‌ام با صحبت آنها را از زاد و ولد پشیمان کنم، اما در این موضوع خاص هیچ چیزی سرشان نمی‌شود و کار خودشان را می‌کنند.

پنج: کرپه‌ها هم میهمان ناخوانده را دوست ندارند. منتها آنها کمی از ما زک و راست‌تر هستند. ما معمولا به میهمان ناخوانده می‌گوییم که خانه نیستیم یا وقتی آمدند در را باز نمی‌کنیم، اما کرپه‌ها اهل این سوسول بازی‌ها نیستند و به محض دیدن میهمان ناخوانده روی دیوار قلمرویی‌شان ابتدا سه مرتبه فیف می‌کنند و اگر میهمان مذکور فیف را به حساب نیاورد جوری میهمان را می‌زنند که تا سرکوچه شیشه بکشد و فرار کنند.

عذرخواهی وزیر ارتباطات بابت لباس فضایی قلابی
وزیر جوان: ولی واسه خودمم از همین لباس برده بودم!

❖ خیاط: اتفاقا اصل بود، من فقط آرمش رو عوض کردم!
❖ فضانورد: خیلی هم پوشیدمش اما به ذره هم جا باز نکرد!
❖ صداوسیما: وزیر جان چرا عذرخواهی، خب همه چیز رو تکذیب می‌کردی!
❖ یک مسئول: متأسفانه دارند چیزهای بدی مثل عذرخواهی کردن رو توی جامعه باب می‌کنند!
❖ یک دلال: عذرخواهی چیه؟
به تولیدی‌های مولوی می‌گم عینش رو واستون تولید کنند!
#طنز #برای شروع خوبه این عذرخواهی بقیه هم یاد بگیرند #شهرنگ

در حاشیه صف طولانی مردم برای ورود به آزادراه تهران-شمال

برای رفتن به شمال به تعداد آدم‌ها راه هست!

❖ یک شهروند: ما فکر کردیم کلش آماده‌ست، نه فقط تابلوهاش!
❖ یک شهروند دیگر: واقعا آماده شد؟ من فکر می‌کردم مثل سیم‌غ به افسانه‌ست!
❖ یک مسئول: آماده شده، اما هنوز به اون گفتیم که از حجم جمعیت نترسه!
❖ یک مسئول دیگر: فاز دومش هم باشه واسه ۴۰ سال آینده!
#طنز #بریم شمال از اینور نه فعلا نیاید از اینور #شهرنگ

کوچه اول

محمدصادق محمدی

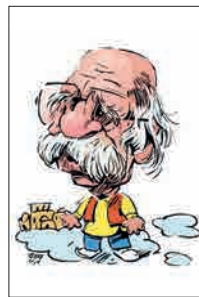
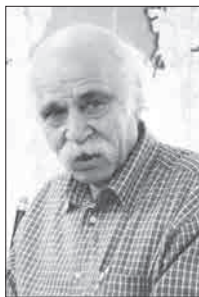
شرکت‌های الگو

سال پیش دختر دایی‌ام حوالی آخرهای بهمن ماه بود که از طرف شرکت، آیفون X و خرس صورتی هدیه گرفته بود و زن دایی‌ام موقع تلفنی حرف زدن با مادرم پُرژش را می‌داد که اگر دختر و پسرهای تو هم دختر مرا الگو قرار دهند، همچین کار خوب و با مزایایی پیدا خواهند کرد. ما هم منتظر بودیم بینیم شرکت امسال چه هدیه‌ای را برای دختردایی‌ام در نظر گرفته؟ اما نمی‌دانم چرا امسال به دختردایی‌ام جایزه ندادند، شاید شرکتش را عوض کرده یا شاید هم شرکت قبلی دیگر همکاری‌اش را با او ادامه نداده، شاید هم شرکت همزمان با دوتا کارمند کار می‌کرده. اما از آنجایی که بعد از مدتی بهمیدیم شرکت دختردایی‌ام از ۱۹ میلیون پول گرفته و غیب شده است، تصمیم گرفتم به جای دختردایی‌ام شرکتش را الگوی خودم قرار دهم. ❖

شهر فرنگ

یازده سال از درگذشت منوچهر احترامی گذشت

منوچهر احترامی: طنزنویسی که ریشه در ادبیات کهن ایرانی داشت



منوچهر احترامی از طنزنویسان برجسته ایران بود که سال ۱۳۳۰ در تهران متولد شد. او از قدیمی‌ترین نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان بوده که معروف‌ترین اثر او در این زمینه را می‌توان کتاب «حسنی نگو بلاگو» نام برد. او طنزنویسی را به شکل حرفه‌ای از سال ۱۳۳۷ با مجله توفیق آغاز کرد و پس از انقلاب، مهم‌ترین رسانه مکتوب طنزی که در آن قلم زد، نشریات گل آقا به مدیریت کیومرث صابری فومنی بود. او با امضاهای مستعاری چون «م. پسرخاله» و «الف. اینکاره» مطلب می‌نوشت. اشراف او به ادبیات کهن به قدری بود که ستون طنزش در هفته‌نامه گل آقا با عنوان «جامع‌الحکایات» الگوی بسیاری از طنزنویسان نسل پس از او شد.

احترامی کارمندوبان‌نژادست مرکز آمار ایران بود که در روز چهارشنبه، بیست و سوم بهمن ۱۳۸۷ اثر نارسیایی قلبی در یکی از بیمارستان‌های تهران درگذشت. داستان کوتاه طنز زیر که از نوشته‌های اوست را به مناسبت یازدهمین سالگرد درگذشتش، تقدیم ششم‌مخاطبان عزیز می‌کنیم:

«قورباغه توی کلاس ورجه ورجه می‌کرد. آقای افتخاری گفت: «قاسم! این قورباغه را از کلاس بینداز زیرون.» قاسم گفت: «آقا اجازه؟ ما قورباغه‌ی من ترسیم.» آقای افتخاری گفت: «اساسا اتوایین قورباغه را بینداز زیرون.» اساسا گفت: «آقا اجازه؟ ما هم می‌ترسیم.»

آقای افتخاری گفت: «چه‌ها کی از قورباغه‌ی منی ترسد؟»

من گفتم: «آقا اجازه؟ ما نمی‌ترسیم.» آقای افتخاری گفت: «کیف و کتابت را بردار از کلاس برو بیرون.»

گمان می‌کنم که محمودم را ولوده باشد؛ وگرنه آقای افتخاری از کجای دانست که من قورباغه‌را به کلاس آوردم؟! ❖

شهر زیبا

چطور خُلف وعده کنیم؟

تعمیر کرد؟ جاروبرقی آورده که همه چیز ما رو بمکه. اون فقط صدا میده و همه چیز رو می‌کشه داخل. در صورتی که تنها یی بشر معاصر اقتضا می‌کنه که ما همه چیز رو بدیم خارج. میفهمی چی میگم؟ زنده باد جاروبرقی خراب مرگ بر استیلای فرهنگی مکنده‌ها!



حسام حیدری
طنزنویس

هر شغل و حرفه‌ای که داشته باشید، حتما برایتان پیش می‌آید که باید کاری را در زمان معینی انجام داده و به صاحبش تحویل دهید. مثلا پروژه‌ای را کامل کنید و به دوست یا مدیرتان تحویل دهید، چیزی را تعمیر کنید و به صاحبش برگردانید، موضوعی را طراحی و برنامه‌ریزی کنید و به کارفرما برسانید یا اینکه مثل کار ما متنی بنویسید و به سردبیر برسانید. به‌عنوان یک تنبل به تمام معنی که هیچ وقت هیچ کاری را در زمان درستش انجام نمی‌دهد و همیشه خُلف وعده می‌کند، در این شماره برخی از راهکارهای «از زیر کار در رفتن» را برایتان توضیح می‌دهم.

راهکار نخست: به فنا رفتن

تختستین و پرکاربردترین روش برای عمل نکردن به وعده، به فنا رفتن است. شما باید در موعد مقرر تحویل کار به شکلی جذاب و تأثیرگذار به فنا بروید و به مشکلات عجیبی دچار شوید و در نتیجه نتوانید کارتان را برسانید. بیماری، مرگ اقوام و سفر فوری ناخواسته از مهم‌ترین راه‌های به فنا رفتن است اما متأسفانه چون از این روش زیاد استفاده می‌شود، بسیاری از کارفرمایان و مدیران با آن آشنایی پیدا کرده و خیلی گول نمی‌خورند. به همین دلیل باید خلاق باشید. دقت کنید که هر چه مشکل شما بزرگ‌تر و عجیب‌تر باشد، تأثیرگذاری بیشتری دارد. به یک نمونه توجه کنید:

«آقا! شرمنده... من داشتم میومدم کارت رو تحویل بدم آخر تونل نیایش افتادم تو به جنگل ناشناخته... هر طرف رو نگاه می‌کنم درخته.. هیچ راه ارتباطی هم نیست. فکر کنم این پیام رو برات بفرستم دیگه گوشیم هم دایورت بشه رو به وری... اوه چند تا ببر گرسنه دارن میان دنبالم، باید برم بالای درخت.. دارم می‌دوئم.. تندتر می‌دوئم... نیا آقا بروه... من خوشمزه نیستم... والای... پای راستم رو گاز زد... خدایا... باورم نمیشه... آقا بروه منو نخور من باید کار این دوستمون رو تحویل بدم... والای!»

راهکار دوم: تحول فکری و فلسفی

در این روش، بنیان فکری شما باید در یک شب دچار تحول اساسی شود. به صورتی که درباره وجود خودتان، کاری که می‌کردید و علایق و سلاقی‌تان به صورت کلی دچار شک و تردید شوید. این روش شیک و مجلسی، ضمن اینکه شما را آدمی اهل تفکر و اندیشمند نشان می‌دهد، امکان خُلف وعده را هم برایتان فراهم می‌آورد. به یک نمونه دقت کنید:

«دیشب داشتم جاروبرقی شما رو تعمیر می‌کردم ولی به لحظه با خودم گفتم: هی پسر داری چیکار می‌کنی؟ آیا باید جاروبرقی‌ها رو

راهکار سوم: کار گنده پنداری

در روش سوم که همیشه با تکنیک گلو همراه است، شما باید کاری که به عهده‌تان سپرده شده را تا جایی که می‌توانید بزرگ و خاص جلوه دهید که انجام دادنش وقت و هزینه بیشتری طلب کند. استفاده از عبارت‌هایی مثل: «هنوز تحقیقاتم درموردش کامل نشده»، «از چند استاد متخصص کمک گرفتم ولی کار خیلی بزرگ‌تر از این حرفاست» و «به نظرم هنوز کار داره، نمی‌خوام کار دست‌ای از آب در بیاد» علاوه بر بالا بردن کلاس کاری شما، برایتان وقت می‌خرد. در تکنیکی فرعی می‌توانید علاوه بر بزرگ نشان دادن کار، خودتان را هم خفن و کاردرست نشان دهید و این طور القا کنید که کار الکی نمی‌کنید. به یک نمونه توجه کنید:

«سوراخ زیرپوشش رو دارم کوک می‌زنم ولی کار به سختی داره پیش میره. هر کوک بیشتر از ۵۰۰ کالری انرژی ازم می‌گیره. فکر می‌کنم احتیاج به تحقیقات خیلی بیشتری باشه. چند تا مقاله در مورد انواع سوراخ‌های زیرپوشش خوندم ولی فکر می‌کنم فاز تحقیقات باید زمان بیشتری داشته باشه. به‌رحال من اهل کار قوی‌ام. اگه از این کوک‌های ساده که همه جا پیدا میشه می‌خوای، می‌تونم زیرپوشش رو تحویل بگیرم.» ❖

